

علل، مضمون و پیامدهای توافقی هسته ای وین

سهراب شباهنگ، مرداد 1394

توافق هسته ای 14 ژوئیه 2015 وین بین کشورهای 1+5 و رژیم جمهوری اسلامی (در صورت پذیرش رسمی و قطعی بین دو طرف)، پیش و بیش از هر چیز دیگر، توافقی سیاسی و امنیتی است. برنامه هسته ای رژیم با هدف دستیابی به توانائی هسته ای نظامی (دست کم تا رسیدن به آستانه تولید سلاح هسته ای) یکی از ابزارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده و هست. مضمون اساسی این سیاست خارجی را دو محور زیر تشکیل می دهند: الف) بقای رژیم و ب) کسب هژمونی منطقه ای (یعنی سودای تبدیل شدن رژیم جمهوری اسلامی به قدرت منطقه ای برتر یا دست کم یکی از دو قدرت برتر). از نظر استراتژی پردازان رژیم، توانائی هسته ای همچون عاملی بازدارنده در مقابل حملات خارجی و یا دست کم پرهزینه کردن حمله نظامی خارجی، به بقای رژیم کمک می کند و همچنین دست یابی به توانائی هسته ای و موشکی به تبدیل شدن رژیم به قدرت برتر منطقه ای منجر می شود. صرف ده ها میلیارد دلار هزینه مستقیم و تحمل و تحمیل ده ها و شاید صدها میلیارد دلار دیگر هزینه های غیر مستقیم برای برنامه هسته ای اساساً در جهت تأمین اهداف بالا بوده است.

هدف سیاسی و امنیتی 1+5، به ویژه آمریکا و اروپا، بازدارنی جمهوری اسلامی از تبدیل شدن به قدرت هسته ای و جلوگیری از تبدیل شدن به قدرتی منطقه ای خارج از چارچوب استراتژی عمومی آنها در منطقه و جهان است. البته برای آمریکا و متحدانش تبدیل شدن ایران به قدرتی منطقه ای که در چارچوب اهداف آنها حرکت کند امری نامطلوب نیست: اوباما در مصاحبه ای با رادیوی عمومی ملی آمریکا NPR در تاریخ 17 دسامبر 2014 گفت:

«هنگامی که من رئیس جمهور شدم، جهان دچار تفرقه بود و ایران بر صندلی راننده نشسته بود. اکنون جهان به خاطر کارهای ما متحد شده و ایران منزوی گشته است.

آنها [مقامات جمهوری اسلامی] برای بیرون آمدن از انزوا مسیری در پیش رو دارند و باید از این فرصت بهره بگیرند. زیرا اگر این کار را بکنند، [با توجه به] استعداد و منابع باور نکردنی و پیچیدگی های ایران، این کشور به قدرت منطقه ای بسیار موفقی تبدیل خواهد شد.» منبع:

<http://www.npr.org/2014/12/29/372485968/transcript-president-obamas-full-npr-interview>

یکی از ویژگی های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه پس از فروپاشی بلوک شوروی، شکل گیری یک رشته قدرت های منطقه ای است: برخی از کشورهایی که قبلاً مستعمره یا نیمه مستعمره بودند با وارد شدن به حلقه سرمایه داری، در نتیجه تکامل ناموزون شیوه تولید سرمایه داری و به موجب یک رشته ویژگی های محلی و تاریخی و تضادهای بین قدرت های بزرگ و غیره به قدرتی محلی با قلمرو نفوذی کمابیش فراتر از سرزمین خاص خود تبدیل شدند. این قدرت های محلی هم رقیب و هم شریک قدرت های بزرگ امپریالیستی اند. همزیستی میان این قدرت های محلی و قدرت های امپریالیستی روندی ساده، یکدست و خالی از تنش نیست و بر اساس موازنه قدرت و هژمونی تعیین می شود. سیاست امپریالیسم آمریکا و متحدانش در درجه اول جلوگیری از شکل گیری این قدرت های محلی و در درجه بعدی تلاش برای ادغام آنها در چارچوب استراتژی جهانی و منطقه ای خود و خنثی کردن سیاست این قدرت های محلی در تلاش برای پیشبرد استراتژی دیگر (از جمله استراتژی های روسیه، چین و

غیره) است. امپریالیسم آمریکا و متحدانش در اجرای این سیاست از تمام وسایل سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی که در اختیار دارند بهره می گیرند.

کشمکش جمهوری اسلامی با دولت های غربی در زمینه های مختلف تا حد زیادی در چارچوب همین روابط بین قدرت های محلی و جهانی قابل فهم و بررسی است. می دانیم که وجود کشمکش و حتی جنگ بین کشورهای سرمایه داری ناشی از تضادهای ذاتی این نظام است. نظام سرمایه داری، طبقه سرمایه دار و دولت های سرمایه داری هژمونی طلب هستند و در حد توانائی های اقتصادی، سیاسی و نظامی خود می کوشند حوزه نفوذ و یا سلطه خود را گسترش دهند. کشمکش های جمهوری اسلامی با آمریکا و اروپا و با برخی دولت های منطقه (اسرائیل، عربستان سعودی، مصر و ترکیه) در زمینه های مختلف تا حد زیادی ناشی از همین هژمونی طلبی (هم از جانب رژیم و هم از جانب آن دولت ها) است. اما وجود کشمکش و اختلاف، منافاتی با منافع مشترک و با مبالغه اقتصادی، و حتی همکاری های سیاسی و غیره به ویژه تا آنجا که به استثمار و سرکوب کارگران و توده های زحمتکش مربوط می شود، ندارد. به این موضوعات در بخش پایانی این نوشته خواهیم پرداخت.

مضمون توافقنامه وین

ما وارد جزئیات توافقنامه بین ایران و 1+5 نمی شویم، این جزئیات در نشریات و رسانه های گروهی منتشر شده اند و نیازی به تکرار آنها نیست. در یک کلام، رژیم جمهوری اسلامی محدودیت های بسیار وسیع و نظارت ها و بازرسی های همه جانبه در کل روند چرخه سوخت هسته ای (از استخراج و روند فرآوری اورانیوم گرفته تا غنی سازی و درجه و مقدار آن)، محدودیت ها در زمینه تحقیق و توسعه فناوری هسته ای و به ویژه تولید و بهره برداری از سانتریفوژهایی که برای غنی سازی اورانیوم به کار می روند، ممنوعیت پنج ساله در خرید و فروش سلاح های متعارف، ممنوعیت هشت در معاملات ساله موشکی، بازرسی های وسیع تر و دقیق تر از سایت های مورد سوء ظن، تداوم تحریم یک رشته افراد حقیقی و حقوقی و غیره را پذیرفته است. آنچه در این مذاکرات به دست آورده (یا دقیق تر بگوئیم پس از تصویب برنامه اقدام جامع مشترک از سوی کنگره آمریکا و دیگر کشورهای 1+5 و تأیید آژانس بین المللی انرژی اتمی مبنی بر اجرای کامل تعهدات و ارائه اطلاعات خواسته شده از جانب ایران، قرار است به دست آورد) عبارت است از: حذف یک رشته تحریم های سازمان ملل، تخفیف و حذف تدریجی بخشی از تحریم های آمریکا و اتحادیه اروپا، به رسمیت شناسی غنی سازی بسیار محدود و نظارت شده. نتیجه این توافق نامه (در صورتی که همه چیز مطابق برنامه به پیش رود) عبارت است از حذف تحریم های بانکی و مالی، آزاد شدن حدود 100 میلیارد دلار وجوه ایران در خارج (که طبق اظهارات رئیس بانک مرکزی بخش های زیادی از آن قبلاً به شکل های گوناگون هزینه شده و آنچه به بانک مرکزی و دولت ایران واریز خواهد شد چیزی در حدود 30 میلیارد دلار خواهد بود)، امکان گسترش روابط تجاری، صنعتی، مالی و سرمایه گذاری با غرب (به ویژه اروپا) و ژاپن، کره جنوبی، هند و دور شدن «شبح جنگ» در مورد «شبح جنگ» و یا امکان واقعی حمله نظامی به ایران باید گفت که به رغم تهدیدها و برخی اظهارات نیروهای امپریالیستی، صهیونیستی و سازمان های اطلاعاتی آنها، به رغم تجزیه و تحلیل های گوناگون جریانات سیاسی مختلف ایرانی و بین المللی (از نیروهای ضد جنگ، مترقی و بشردوست گرفته تا طرفداران آشکار و نهان رژیم و یا جریانات مختلف ناسیونالیست که برخی نقاب چپ هم دارند) و به رغم تفسیرهای بخش های وسیعی از روزنامه نگاران و مفسران سیاسی و حتی بسیاری از احزاب، سازمان ها و گروه ها و شخصیت های چپ در ایران و خارج از ایران، چنین «شبحی» نه در زمان بوش و نه در دوره اوباما فعلیت نداشته است. حتی می توان گفت در هیچ برهه ای از زمان

روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تا کنون، برنامه‌ی حمله‌ی نظامی به ایران مشغله‌ی جدی برای سیاست‌گذاران و استراتژی‌پردازان آمریکا و متحدانش نبوده است. البته در آمریکا و اسرائیل گروه‌ها و محافلی روی چنین اقدامی (به صورت حمله‌ی محدود یا همه‌جانبه) اصرار داشته‌اند و دارند، اما اینها جزء تصمیم‌گیرندگان اصلی و تعیین‌کننده نبوده‌اند و نتوانسته‌اند نظرات خود را بر تصمیم‌گیرندگان واقعی سیاسی و نظامی آمریکا اعمال کنند.

ما طی سال‌های گذشته در فرصت‌های مختلف، غیر محتمل بودن حمله‌ی نظامی به ایران و دلایل آن را بیان کرده‌ایم (عبارتی که ما در سال‌های گذشته به کار می‌بردیم «احتمال کم حمله به ایران در کوتاه مدت و میان مدت» بود). اکنون این احتمال از گذشته نیز کمتر شده است. هرچند حتی هم اکنون، یعنی پس از رسیدن به توافق هسته‌ای نیز، هر از گاهی سردمداران رژیم‌های آمریکا و اسرائیل و غیره از «وجود گزینه‌ی نظامی روی میز» و حمله به ایران دم می‌زنند. یکی از اینها جان بولتون، از سیاستمداران نزدیک به نو محافظه‌کاران، معاون وزیر خارجه در حکومت جورج بوش و نماینده سابق او در سازمان ملل است. او معتقد است «برای جلوگیری از بمب ایران باید ایران را بمباران کرد» و خواهان پشتیبانی آمریکا از حمله‌ی اسرائیل به ایران و نیز درگیری نظامی مستقیم آمریکا در چنین حمله‌ای است. او اخیراً در مقاله‌ای زیر عنوان «نتایج توافقنامه‌ی بد با ایران» (لوس آنجلس تایمز، 26 ژوئیه 2015) نوشته است: «اگر هدف واقعی [دولت آمریکا] جلوگیری از دست‌یابی به سلاح هسته‌ای است، اکنون عمل پیشگیرانه‌ی نظامی اجتناب‌ناپذیر است». جان بولتون که ظاهراً «سفتش» را با حمله به ایران برداشته‌اند در تمام دوره حکومت بوش و اوباما از تکرار این گونه رهنمودها و اخطارها دست برنداشته است. اما او و همفکرانش حتی در زمان جورج بوش که نفوذ بیشتری داشتند نتوانستند سیاست حمله به ایران را بر کرسی بنشانند و بالاترین تصمیم‌گیرندگان سیاسی، نظامی و امنیتی آمریکا گزینه‌ی فوری نظامی را، چه در دوره زمامداری بوش و چه اوباما، رد کردند.

ما در مقاله‌ای زیر عنوان «بورژوازی ایران و داوهای اقتصادی و سیاسی مجلس هشتم» (28 مه 2008) پس از تشریح علل سیاسی، اقتصادی، استراتژیک و نظامی احتمال ضعیف حمله‌ی نظامی به ایران نوشتیم:

«با توجه به مجموعه عوامل بالا است که می‌گوئیم احتمال حمله آمریکا به ایران - چه در شکل جنگ تمام‌عیار و چه جنگ محدود (که احتمال تبدیل آن به جنگ تمام‌عیار یا دست‌کم جنگ طولانی، بالا است) - در کوتاه مدت و حتی میان مدت کم است. منظور این نیست که احتمال جنگ صفر است زیرا ما همه اطلاعات را نداریم (چه در مورد سیاست و منابع و آمادگی‌های آمریکا و چه در مورد سیاست و منابع و آمادگی‌های جمهوری اسلامی). به علاوه همه تصمیمات سیاسی و نظامی براساس عقلانیت صورت نمی‌گیرند، احتمال تصمیم‌ها و حرکات دیوانه‌وار هم از جانب امپریالیسم آمریکا و هم رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که خواهان تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه است وجود دارد. اما اهمیت خطر به حدی است که به نظر می‌رسد احتمال روی آوردن به عملیات دیوانه‌وار از دو طرف کم باشد. همه آنچه گفتیم به هیچ‌رو به این معنی نیستند که امپریالیسم دست از جنگ افروزی کشیده است. بحث این است که در شرایط کنونی به لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و استراتژیکی امکان جنگ آمریکا به ضد جمهوری اسلامی در کوتاه مدت و حتی میان مدت - یعنی تا چند سال - کم است.

سیاست امپریالیسم آمریکا و متحدانش در قبال جمهوری اسلامی در شرایط کنونی فشارهای سیاسی، دیپلوماتیک و تحریم‌های اقتصادی است (تاکید بر کلمات افزوده شده است). مسلم است که فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی، رخنه در میان صفوف اپوزیسیون - از جمله تلاش برای منحرف کردن سازمان‌های کارگری در جهت منافع امپریالیسم -، رخنه در میان جنبش‌های ملی، تلاش برای خرید برخی از روشنفکران و حتی برخی عناصر در میان جنبش کارگری برای

ترویج ایده های ضد انقلابی و ضد کارگری جزء سیاست های همیشگی امپریالیسم و کارگزاران او به شمار می روند. البته آنها از کاربرد **گفتمان جنگی** به ضد جمهوری اسلامی دست نخواهند کشید اما این گفتمان الزاماً به معنی **تدارک فوری و عملی جنگ نیست** همان گونه که **گفتمان صلح** آمیز آنها به معنی **صلح نیست**»

در تمام سال های 2008 تا کنون (همان گونه که در مقاله یاد شده آمده است)، به ویژه در دوره زمامداری اوباما فشارهای سیاسی و تحریم های اقتصادی و مالی و غیره به صورت مستمر شدت یافتند. آنچه قدرت های بزرگ، به ویژه آمریکا و متحدانش، در مذاکراتی که منجر به توافق وین شد، بدون توسل به نیروی نظامی به دست آوردند چیزی فراتر از انتظارشان بود! جان کری وزیر امور خارجه آمریکا پس از توافق وین در فرصت های مختلف نشان داده است که پیشنهاد سال 2008 آمریکا و پنج کشور دیگر به ایران از توافقنامه وین «سختگیرانه تر» و محدودیت های آن کمتر بوده است. از جمله طی گفتگوی مفصلی در باره توافق هسته ای وین در «شورای روابط خارجی» آمریکا (Council On Foreign Relations, CFR) در 24 ژوئیه 2015 چنین می گوید:

«در 12 ژوئن 2008 حکومت بوش در یادداشت تأییدیه ای [cover note] که وزرای خارجه 1+5، از جمله کاندالیزا رایس، امضا کرده بودند پیشنهادی [به جمهوری اسلامی] مبنی بر تعلیق غنی سازی و بازفرآوری [اورانیوم] ارائه داد. حکومت بوش در مقابل تعلیق غنی سازی، موارد زیر را می پذیرفت: حق ایران به انرژی هسته ای برای مقاصد صلح آمیز، برخورد به برنامه هسته ای ایران مانند برنامه های هسته ای دیگر کشورهای عضو NPT (پیمان عدم اشاعه هسته ای) که فاقد سلاح هسته ای اند پس از تأمین اعتماد بین المللی به ماهیت صلح آمیز برنامه هسته ای ایران، تأمین کمک فنی و مالی برای انرژی هسته ای صلح آمیز از جمله تحویل رآکتورهای مدرن به ایران، پشتیبانی از تحقیق و توسعه، تضمین به لحاظ حقوقی الزام آور سوخت [هسته ای]، بهبود روابط با ایران و حمایت از ایران در ایفای نقشی مهم و سازنده در امور بین المللی، کار با ایران و دیگر کشورهای منطقه در اقدامات اعتمادساز و امنیت منطقه، تأیید مجدد تعهد در عدم تهدید و استفاده از زور [علیه ایران]، اقداماتی در جهت عادی سازی تجارت و روابط اقتصادی، مشارکت در زمینه انرژی، پشتیبانی از توسعه کشاورزی و پروژه های غیر نظامی، همکاری در هواپیمایی غیر نظامی، کمک به توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران». کری می افزاید: «تمام اینها در مقابل تعلیق و نه متوقف کردن بازفرآوری [اورانیوم] به ایران پیشنهاد می شد و سپس مذاکره.» منبع:

<http://www.cfr.org/iran/conversation-john-f-kerry/p36825>

منظور ما از نقل گفته های بالا تنها نشان دادن این واقعیت نیست که رژیم در سال 2015 شرایط بدتری نسبت به سال 2008 را پذیرفته، بلکه به ویژه توضیح این نکته است که چرا چنین چیزی را قبول کرده است؟ یک پاسخ ظاهراً «سراسر» به پرسش بالا این است که در این فاصله رژیم توانسته در غنی سازی پیشرفت کند (با به اصطلاح «خریداری زمان») و بر چرخه سوخت هسته ای تسلط یابد، ضمن اینکه توافقنامه وین هم غنی سازی محدود در ایران را به رسمیت شناخته است. اما باید توجه داشت که طبق توافقنامه وین ایران حق استفاده از اورانیومی که طی این سال ها غنی و انبار شده (حدود 7 تا 8 تن) و نیز حق استفاده از آب سنگین تولید شده (حدود 90 تن) را ندارد و در صورت پیدا کردن مشتری، به قول علی اکبر صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی، تنها می تواند آنها را بفروشد! تنها چیزی که از غنی سازی برای رژیم مانده اجازه غنی سازی به میزان 300 تن در سال تا دست کم ده سال دیگر است. این مقدار اورانیوم غنی شده به نیازهای رآکتورهای هسته ای فرضی آینده به هیچ رو پاسخ نمی دهد (سوخت نیروگاه هسته ای بوشهر را دست کم تا ده سال روسیه تأمین می کند). پرسشی که مجدداً مطرح می شود این است که پس چرا رژیم توافقنامه را پذیرفته است؟ پاسخ روشن است: برخلاف ادعاهای مکرر رژیم، تحریم ها، به ویژه در شرایط بحران

بزرگ اقتصادی جهانی و بحران اقتصادی ایران، مؤثر بودند و رژیم را به بن بست کشاندند تا اینکه برای بیرون آمدن از بن بست به مذاکره و امتیاز دهی و عبور مکرر از «خط قرمز» های خود تن داد. رژیم البته به فناوری هسته ای (در سطح متوسط) دست یافته و «حق غنی سازی» و تولید آب سنگین را به طور محدود حفظ کرده است. اما اینها کاربرد بالفعلی در راستای تأمین اهداف سیاست خارجی رژیم که بالاتر توضیح دادیم ندارند و توافق وین توانائی هسته ای رژیم را به دورتر و دورتر پس رانده است.

آنچه رژیم در این مدت در جهت تحقق اهداف سیاست خارجی خود (تضمین بقا و فراهم آوردن زمینه های تبدیل شدن به قدرت منطقه ای برتر) به دست آورده یا توسعه داده، و برخلاف برنامه هسته ای رژیم جنبه بالفعل و نه بالقوه دارد، عبارتند از توانائی های موشکی (به طور کلی توانائی ها در «جنگ نامتقارن») و نفوذ منطقه ای سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی است. درست به همین دلیل است که مسأله محدود کردن و ممنوع ساختن فعالیت های مربوط به «موشک هائی که برای حمل کلاهک هسته ای طراحی شده اند» یا موشک هائی که «قابلیت حمل کلاهک هسته ای دارند» درست همزمان با محدودیت های هسته ای مطرح می شود و هم در برنامه اقدام مشترک و هم در قطعنامه 2231 مصوب 20 ژوئیه 2015 مورد تأکید قرار گرفته اند. مقامات آمریکائی، اسرائیلی و غیره و بسیاری از کارشناسان نظامی و استراتژیک آنها تقریباً تمام موشک های با برد متوسط یا «با برد بالای» ایران را در زمره موشک هائی که توانائی حمل کلاهک هسته ای دارند طبقه بندی می کنند (ایران دارای موشک های استراتژیک قاره پیمای نیست و موشک های ایران اساساً در رده موشک هایی با برد متوسط اند). برنامه موشکی رژیم به ویژه موشک های بالیستیک با برد بیشتر از 1000 کیلومتر مانند برنامه هسته ای از سال ها پیش مورد توجه و مراقبت دولت آمریکا و متحدان او بوده است.

همچنین سیاست ایران در عراق، لبنان، سوریه و یمن بخشی از مسایل مورد اختلاف بین رژیم و امپریالیسم آمریکا و متحدانش را تشکیل می دهد. دولت اواما امیدوار است پس از توافق هسته ای با دست بازتر در زمینه های دیگر رژیم جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادار کند. جان کری در گفتگوش در «شورای روابط خارجی» (24 ژوئیه 2015) که بالاتر به آن اشاره کردیم خاطر نشان می کند:

«اما، هیچ چیز در این موافقتنامه بر اساس اعتماد نیست – هیچ چیز. ما ساده لوح نیستیم. ما از تاریخ اطلاع داریم. ما می دانیم که ایران در منطقه چه می کند: یمن، شبه نظامیان شیعه در عراق، حزب الله. اما دوستان، اگر می خواهید با آنها مقابله کنید و به عقب برانید، باید ایرانی را به عقب برانید که سلاح هسته ای نداشته باشد. معادله نسبتاً ساده ای است.» به عبارت دیگر پس از اجرای موافقتنامه وین باید به موشک های ایران و اعمال ایران در عراق و لبنان و سوریه و یمن و غیره پرداخت!

ژنرال دمپسی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا در اواخر ماه ژوئیه 2015 همراه با اشتون کارتر وزیر دفاع، جان کری وزیر خارجه، ارنست مونیز وزیر انرژی و جیکوب لو وزیر خزانه داری آمریکا در مقابل کمیته سرویس های مسلح سنای این کشور چنین گفت:

« اگر مقامات رسمی آمریکا به این نتیجه برسند که تهران در اجرای موافقتنامه تقلب می کند، موافقتنامه هسته ای مانع آن نیست که ایالات متحده تأسیسات [هسته ای] ایران را مورد حمله قرار دهد. اما اگر ایران به شرایط پیمان متعهد باشد احتمال چنین حمله ای، با توجه به اقدامات تلافی جویانه ایران، بسیار کم خواهد بود.» او سپس افزود:

«اگر موافقتنامه دنبال شود یک نقطه بحرانی و خطرناک ترین نقطه اصطکاک با رژیم ایران رفع و رجوع خواهد شد اما چنان که بارها اعلام کرده ام دست کم پنج فعالیت شریانه دیگر [ایران] موجبات نگرانی ما و شرکای منطقه ای ما را

فراهم می کنند: دنبال کردن تکنولوژی موشک های بالیستیکی، قاچاق اسلحه، به کارگیری نیروی جانشین، کاربرد مین های دریائی و فعالیت زیر دریائی.» منبع:

<http://www.nytimes.com/2015/07/30/world/middleeast/nuclear-deal-reduces-risk-of-conflict-with-iran-top-us-general-says.html>

کنترل و بازدارندگی رژیم جمهوری اسلامی از نظر توانائی هسته ای نظامی، از جهت قدرت نظامی متکی بر سلاح های متعارف و جنگ نامتقارن و از لحاظ سیاست منطقه ای (نفوذ سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک رژیم در عراق، لبنان، سوریه و یمن)، در یک کلام مقابله با هژمونی طلبی جمهوری اسلامی در چارچوب پان اسلامیسیم شیعی و یا در چارچوبی خارج از استراتژی مورد نظر امپریالیسم آمریکا و متحدانش، یک هدف سیاسی مشترک محافل حاکم در آمریکا (خواه در حکومت باشند یا در ایوزیسیون) را تشکیل می دهد. اختلافات بین حکومت اوباما و مخالفان او (صرف نظر از رقابت های حزبی و مبارزه برای قدرت)، بر سر نحوه کنترل و بازدارندگی رژیم جمهوری اسلامی، بر سر تضمین های لازم جهت موفقیت این سیاست و بر سر تداوم نقش آمریکا و روابط او با متحدان منطقه ای اش در حوزه خلیج و خاورمیانه به طور کلی است.

هنری کیسینجر و جورج شولتز که مخالف تفاهم لوزان و طبیعتاً مخالف توافقنامه وین هستند در مقاله مشترکی زیر عنوان «توافق ایران و پیامدهای آن» در وال استریت جورنال (7 آوریل 2015) علاوه بر تأکید بر ضرورت تضمین های لازم در مورد عملی بودن راستی آزمائی و مکانیسیم های کنترل و غیره به «چتر هسته ای آمریکا» در حمایت از عربستان و کشورهای کناره خلیج فارس اشاره می کنند و می پرسند آیا چنین تضمین هائی صرفاً در مورد عدم کاربرد سلاح هسته ای از سوی ایران است یا در مورد سلاح های متعارف هم باید باشد و اضافه می کنند: «آیا ما مخالف سلطه ایران هستیم یا مخالف شیوه دست یابی او به این سلطه؟» این پرسش، صرف نظر از اینکه «چتر هسته ای آمریکا» در حمایت از متحدانش در منطقه مستقر گردد یا نه قابل تأمل است و نشان می دهد که کیسینجر و شولتز نیز مانند دمپسی و کری و دیگر مقامات حکومت اوباما نه تنها به دنبال بازدارندگی هسته ای رژیم جمهوری اسلامی بلکه خواهان بازدارندگی گسترش سلاح های متعارف او نیز هستند. این بازدارندگی از نظر آنها باید سیاست منطقه ای ایران را هم در بر بگیرد. کیسینجر و شولتز در ادامه نوشته خود می افزایند: «تا هنگامی که بازدارندگی سیاسی به بازدارندگی هسته ای پیوند نخورد توافقی که ایران را از تحریم ها آزاد سازد این خطر را دارد که تلاش های هژمونی طلبانه ایران را تقویت کند». آنها می گویند در صورتی که بازدارندگی سیاسی ایران با بازدارندگی هسته ای توأم نشود کشورهای منطقه یا به دنبال هسته ای شدن خواهند رفت و یا از آمریکا جدا شده به قدرت دیگری برای امنیت خود روی خواهند آورد و این امر باعث درگیری بیشتر آمریکا در منطقه خواهد شد. بدین سان شولتز و کیسینجر خواستار «سیاست روشن» آمریکا و حضور قوی تر او در منطقه اند.

زیبگنیو برژینسکی و برنت اسکاکرافت مشاوران اسبق شورای امنیت ملی آمریکا که مدافع توافق هسته ای هستند در نامه مشترکی این توافق را وسیله ای برای کند کردن برنامه هسته ای ایران و شفافیت بیشتر آن می دانند و معتقدند که فرصتی برای رسیدن به توافق جامع تر فراهم می کند. منبع:

<http://iranprojectfcsny.org/letter-from-zbigniew-brzezinski-and-brent-scowcroft-former-national-security-advisors/>

رژیم جمهوری اسلامی با پذیرش توافق هسته ای وین، اهداف سیاسی خود (چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی) را تغییر نداده است و نخواهد داد و خواهد کوشید امتیازات مهمی را که در این معامله از دست داده به شکل دیگری جبران کند. یکی از این اقدامات تقویت بیشتر توانائی های نظامی و تسلیحاتی رژیم است. روحانی در تلویزیون گفت: «در زمینه سلاح های استراتژیک و تقویت بنیه دفاعی، دولت در این دو سال کاری کرد که به اندازه 80 درصد 10 سال قبل است. ... این دولت ظرف دو سال 80 درصد آن ده سال سلاح لازم را آماده کرده، تجهیزات لازم را آماده کرده، انبار کرده است. در زمینه هسته ای نیز اولین تست مکانیکی (IR8) که بزرگترین دستاورد ماست در این دولت انجام شده است.» (11 مرداد 1394). بی گمان تلاش های تسلیحاتی رژیم با دست یابی به منابع مالی پس از حذف تحریم ها بیشتر خواهد شد و رژیم خواهد کوشید عقب ماندگی تسلیحاتی اش (در زمینه تسلیحات مدرن به ویژه هواپیماهای جنگی، دفاع ضد هوایی و غیره) را نسبت به عربستان، اسرائیل، ترکیه و مصر جبران کند.

پیامدهای توافق وین

با توجه به علل این توافق، محتوا و شیوه برخورد طرف های مختلف به آن که در بالا تا حدی مورد بررسی قرار گرفتند، می توان تشدید مسابقه تسلیحاتی و میلیتاریزه شدن بیش از پیش منطقه و به تبع آن گسترش تنش، خشونت، اختناق و ارتجاع سیاسی و حضور قوی تر نیروهای امپریالیستی و نیز نیروهای مسلح از نوع داعش را جزء پیامدهای مهم سیاسی توافق وین ارزیابی کرد. در عرصه داخلی ایران، این توافق باعث تشدید درگیری ها بین جناح های مختلف حاکم می شود و حتی می تواند موجب تغییراتی در آرایش قوا و توازن نیروها در درون بورژوازی حاکم ایران گردد. این جنبه ها را در اینجا نمی توانیم بررسی کنیم. برخلاف اظهارات برخی از اصلاح طلبان و پاره ای جریانات فرصت طلب در درون جنبش دموکراتیک و جنبش چپ که از این توافق «بوی کباب» به مشامشان رسیده و تصور «گشایش فضای سیاسی و یا اجتماعی و فرهنگی» دارند، باید به صراحت گفت که این توافق امنیتی - سیاسی بین رژیم و نیروهای امپریالیستی هیچ گشایش سیاسی در جامعه به وجود نخواهد آورد. میلیتاریزه کردن بی سابقه منطقه، که از سال ها پیش شروع شده بود، پس از توافق هسته ای با ایران تشدید خواهد شد. بالاتر به تلاش های رژیم جمهوری اسلامی در زمینه افزایش شدید هزینه های نظامی و افزایش بازهم بیشتر آن در آینده اشاره کردیم. خامنه ای چندی پیش به روشنی ضرورت افزایش توانائی نظامی رژیم برای دست یابی به بالاترین سطح توانائی نظامی در منطقه را مطرح کرد. در سطح منطقه می دانیم که عربستان در سال 2010 قراردادهائی برای خرید 90 میلیارد دلار سلاح از آمریکا منعقد کرد (برای درک اهمیت این رقم کافی است توجه شود که کل بودجه نظامی انگلستان و فرانسه در سال 2014 به ترتیب برابر حدود 60 میلیارد دلار و 62 میلیارد دلار بود). عربستان در سال 2014 بزرگ ترین وارد کننده سلاح در جهان بود و امارات متحده عربی در سال 2014 پس از عربستان، هند و چین رتبه چهارمین وارد کننده سلاح در جهان را از آن خود کرد. (محمد حامد، رویترز، 9 مارس 2015).

با توجه به افزایش هزینه های نظامی در اسرائیل، مصر، ترکیه و غیره به جرأت می توان گفت که منطقه خاورمیانه یکی از میلیتاریزه ترین مناطق جهان است. این روند ادامه خواهد یافت زیرا این منطقه علاوه بر اینکه گره گاه یک رشته داوهای بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و استراتژیک در جهان است، بازار بزرگی برای انواع اسلحه نیز به شمار می رود. می دانیم که نظامی گری و فروش تسلیحات یکی از راه های برون رفت از بحران اقتصادی سرمایه داری است که به رغم گذشت بیش از هفت سال از آغازش هنوز نشانه های فروکش آن، به ویژه در غرب، مشاهده نمی شود.

نکته مهم دیگر نحوه برخورد قدرت های اروپائی و نیز روسیه و چین به توافق هسته ای است که باید در فرصت دیگری تجزیه و تحلیل شود.

پیامدهای اقتصادی

ما در بالا اساساً به محتوای سیاسی و امنیتی توافقنامه وین پرداختیم. این بدان معنی نیست که توافق دارای ابعاد و پیامدهای اقتصادی نیست.

توافق نامه هسته ای در صورت نهائی شدن، به توسعه روابط اقتصادی رژیم با دولت های غربی (به ویژه اروپا)، ژاپن، کره جنوبی و غیره کمک خواهد کرد و همچنین زمینه توسعه بیشتر روابط اقتصادی رژیم با چین، روسیه، هند، ترکیه، برزیل، عراق، پاکستان و غیره را فراهم خواهد نمود. علت این امر نه تنها رفع تحریم های بازرگانی و مالی بلکه آزاد شدن ده ها میلیارد دلار وجوه مسدود شده ایران در خارج است که امکانات مبادلات بازرگانی، سرمایه گذاری و غیره را گسترش می دهد. همچنین با حذف یا تخفیف تحریم ها، به رغم رکود اقتصادی در بخش وسیعی از جهان و به رغم اشباع بازار نفت و حجم بالای عرضه نفت از سوی اوپک، هنوز امکان افزایش صادرات نفت ایران به میزان 500 هزار بشکه در روز (علاوه بر صادرات کنونی که حدود 1.4 میلیون بشکه در روز است) در کوتاه مدت وجود دارد و اگر سرمایه گذاری صورت گیرد ممکن است افزایش صادرات نفت به یک میلیون بشکه در روز در چند سال آینده برسد. در مورد صادرات گاز هم امکان افزایش نسبتاً سریع وجود دارد. از هم اکنون که چند هفته بیشتر از اعلام توافق نمی گذرد و هنوز روند تصویب توافقنامه کامل نشده شاهد علائم گسترش نسبتاً سریع روابط دیپلماتیک و اقتصادی و سیاسی هستیم.

سفر زیگمار گابریل قائم مقام آنگلا مرکل و وزیر اقتصاد آلمان در رأس هیأتی 100 نفره از بزرگترین سرمایه داران و رئیس فدراسیون اتاق های بازرگانی آن کشور که به دعوت وزیر نفت صورت گرفته بی اهمیت نیست. هدف این سفر گسترش روابط اقتصادی و صنعتی و مبادلات دو کشور و از جمله ورود آلمان به صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و صنایع شیمیائی و داروسازی و غیره اعلام شده است. لوران فابیوس وزیر خارجه فرانسه در سفر به ایران و ابلاغ دعوت فرانسوا اولاند به روحانی برای دیدار از فرانسه، ملاقات ها و مذاکرات متنوعی با مقامات رژیم در مورد از سرگیری فعالیت های توتال در زمینه پروژه های نفت و گاز، توسعه فعالیت های پترو و رنو در ایران، همکاری بین فرانسه و رژیم در زمینه احداث، گسترش و نوسازی خطوط آهن و مترو و احتمالاً فروش هواپیما و واگن و لوکوموتیو به ایران و همکاری در زمینه های صنعتی و کشاورزی و غیره انجام داد. یک هیأت مهم از سرمایه داران فرانسه قرار است در ماه سپتامبر آینده از ایران دیدار کنند.

دیوید کامرون از بازگشائی سفارت انگلیس در ایران خبر داده است. همچنین دیدار وزرای خارجه و مقامات بلندپایه ایتالیا، اسپانیا و اتریش از ایران در هفته ها و ماه های آینده پیش بینی شده است. غول های نفتی مانند رویال داچ شل، توتال، بریتیش پترولیوم، انی، استات اویل و غیره خود را برای ورود به پروژه های نفتی و گازی و بازار نفت و گاز ایران آماده می کنند. هند نیز اخیراً پیشنهادی برای شرکت در پروژه های نفت و گاز ایران ارائه کرده است.

غول های نفتی آمریکا مانند اکسون موبیل، شورون، کونوکو فیلیپس و غیره با موانع قوانین و تحریم های دولت آمریکا (علاوه بر تحریم های هسته ای) مواجهند و به گفته فاینانشال تایمز مشغول «بررسی روند رفع تحریم ها» و نتایج آن هستند. صنایع اتومبیل سازی آمریکا، از مدت ها پیش برای بازار اتومبیل ایران و از طریق ایران بازار منطقه دندان نیز کرده اند. انحصارات غول پیکری مانند جنرال الکتریک برای تسخیر مجدد بازار ماشین آلات و تجهیزات صنعتی و

پزشکی و انرژی در ایران روز شماری می کنند. نیاز به خرید هواپیما برای بازسازی ناوگان هوایی ایران از آمریکا و یا اروپا به شدت خود را نشان می دهد. معامله گران دو طرف برای فروش هواپیمای مسافری و قطعات یدکی و استقرار مراکز تعمیر و بازبینی کلی و غیره مشغول مذاکرات آشکار و پنهان اند.

وزیر نفت رژیم جمهوری اسلامی از مدت ها پیش فرش قرمز زیر پای انحصارات نفتی برای سرمایه گذاری در پروژه های نفت و گاز و پتروشیمی پهن کرده است. بر اساس بررسی کارشناسان، صنایع نفت ایران نیاز به حدود 200 میلیارد دلار سرمایه گذاری طی 10 سال آینده دارد. منابع داخلی برای تأمین این حجم از سرمایه گذاری در نفت ناتوانند.

سرمایه داران کره جنوبی نیز خود را برای نفوذ بیشتر در بازار ایران آماده می کنند: «انجمن تجارت بین المللی کره برآورد کرده است که ارزش بازار ساخت و ساز ایران از 88.7 میلیارد دلار در سال 2013 به 154.4 میلیارد دلار در سال 2016 صعود خواهد کرد. بر پایه پیش بینی این گروه صنعتی، کره جنوبی با توجه به تلاش ایران برای بازسازی زیرساخت، می تواند فروش محصولات فولادی، پتروشیمی و ماشین آلات را به این کشور افزایش دهد. همچنین کره ای ها انتظار دارند فروش قطعات خودرو، تلفن همراه، یخچال و لوازم خانگی دیگر به ایران افزایش پیدا کند.» (ایسنا، 29 تیر 1394)

موارد زیادی از این گونه را می توان برشمرد. ممکن است برخی از اینها از وعده و وعید فراتر نرود. اما چند ماه پیش یا یک سال پیش، چنین وعده و وعیدهایی یا چنین رفت و آمدها و دیدارهای دیپلماتیک و غیره وجود نداشت.

موضع کمونیست ها و کارگران انقلابی در مقابل تحولات اخیر باید چه باشد؟

- توضیح اینکه ماهیت توافق نامه هسته ای معامله ای است بین رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرت های امپریالیستی. نتیجه آن هم تداوم و تحکیم سلطه امپریالیسم و ارتجاع و نظامی گری در منطقه است و نه صلح و آرامش برای مردم.
- توضیح و افشای برنامه هسته ای رژیم به عنوان ابزاری در سیاست خارجی آن که هدفش بقای رژیم و گسترش نفوذ آن در منطقه و تبدیل شدن رژیم اسلامی به قدرت برتر منطقه ای است.
- توضیح زیان های عظیم سیاسی، اقتصادی، امنیتی، ایمنی و زیست محیطی برنامه هسته ای رژیم.
- توضیح این حقیقت که هژمونی منطقه ای رژیم - چه از طریق برنامه هسته ای که اکنون تا حدود نسبتاً زیادی به عقب رانده شده و چه از طریق سیاست های رژیم در عراق، لبنان، فلسطین، سوریه، یمن و غیره - به زیان کارگران و زحمتکشان ایران و تمام مردم منطقه است. همان گونه که سلطه امپریالیسم یا قدرت های ارتجاعی دیگر به زیان کارگران و زحمتکشان منطقه و حتی جهان است.
- تشدید مبارزه با شوونیسم، نظامی گری و امپریالیسم در ایران و در منطقه. پشتیبانی از منافع مشترک کارگران کشورهای منطقه و به طور کلی کارگران همه کشورها به رغم سیاست ارتجاعی و جنگ طلبانه بورژوازی چه به شکل قدرت های محلی و چه در شکل قدرت های جهانی و امپریالیستی.
- تشدید مبارزه با هر گونه توهم در باره تغییر سیاست رژیم در جهت امکان ایجاد فضای باز سیاسی از سوی او.
- ضرورت گسترش مبارزات اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی طبقه کارگر.
- تشدید مبارزه برای آزادی های سیاسی از جمله آزادی کارگران و معلمان و زندانیان سیاسی و عقیدتی.